

نقش زبان و ادبیات در پیشرفت‌های علمی

دکتر علی محمد حق شناس

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۲۵ تا ۳۶)

چکیده:

شناخت جامع و کامل هیچ علمی حاصل نمی‌شود مگر آنگاه که شخصی به دستگاه اصطلاح شناختی آن علم احاطه پیدا کند؛ از گزاره‌ها و احکام آن علم درکی عمیق و همه‌جانبه به دست آورد و ساختار متنی آثار مکتوب آن علم را بدرستی دریابد؛ و این همه بدان معنی است که شناخت هر علمی چیزی جز احاطه به زبان خاص آن علم نیست؛ زبانی که به عنوان پدیده‌ای فرهنگی، با زبان طبیعی و خود روی گفتار عامیانه فرق اساسی دارد. از این گذشته، نیل به پیشرفت در هر علمی در گرو پرورش روحیه آفرینشگری و ابداع در میان اصحاب آن علم است؛ و این نیز هنگامی به بهترین وجه حاصل می‌شود که شخص در عرصه ادبیات به تمرین خلقت‌گری پرداخته باشد.

واژه‌های کلیدی: زبان، ادبیات، شناخت، علم، آفرینشگری، آموزش، زبان و ادبیات یادگرفتنی و زبان، ادبیات آموختنی.

مقدمه :

سعی من در این مختصر بر آن است که در حد توانم نشان دهم که شناخت زبان و شناخت ادبیات دو شرط اساسی و ناگزیر توفیق در همه سطوح آموزشی اند و این که بدون آموزش درست، سنجیده و برنامه‌ریزی شده زبان و ادبیات امکان آموزش درست موضوع‌های دیگر فراهم نمی‌شود. مراد من از آموزش درست "آموزشی است که به شناخت مطلوب علوم و دانش‌های زمانه بینجامد؛ و شناخت مطلوب، از نظر من، چنان شناختی نسبت به دانش‌ها و علوم است که، اولاً امکان به کار بستن موفقیت‌آمیز آنها را در جهت رفع مشکلات و بهبود وضع زندگی در اختیار بگذارد؛ ثانیاً، زمینه پیشبرد علوم دانش‌های مزبور را از رهگذر نوآوری و اختراع و اکتشاف فراهم آورد؛ و ثالثاً انتقال ساده، سریع و مطمئن علوم، دانش‌ها و دستاوردهای جدید را به نسل‌های بعدی میسر سازد.

برای کسانی که در زمینه زبان و ادبیات به تأمل پرداخته باشند، و به رابطه تنگاتنگ زبان با شناخت از یک طرف، و ادبیات با امر آفرینش و اختراع و اکتشاف، از طرف دیگر پی برده باشند، نیز در نیافته باشند که زبان و ادبیات تا چه حد در یافتن راه حل‌های نو برای رفع مسائل و مشکلات موجود مؤثر می‌تواند باشد، خواه ناخواه، درک و قبول مدعاهای یاد شده چندان آسان نیست؛^۱ به ویژه اگر به زبان و ادبیات و به امر آموزش آن دو از منظر ساده‌انگاری‌ها و بی‌اعتنائی‌هایی نظر کنند که مرسوم زمانه است.

واقعیت این است که آموختن هر علم یا دانشی در واپسین تحلیل جز تسلط همه جانبه بر زبان مختص آن علم یا دانش نیست؛ و همین تسلط زبانی است که به ما جرئت به کار بستن آن علم یا دانش، دخالت در آن و انتقال آن را می‌بخشد. پیشینیان ما از این واقعیت تحت عنوان "اهل اصطلاح" بودن در علمی بخصوص سخن می‌گفتند.^۲ مثلاً، می‌گفتند فلان در فلسفه اهل اصطلاح است؛ و منظورشان این بود که ه شخص مزبور فلسفه را آموخته و شناخته است و اینک می‌تواند از آن

بهره بگیرد، در آن دخالت کند و آن را به دیگران منتقل سازد. درستی گفته اخیر هنگامی بر ما آشکارتر می‌شود که در نظر آوریم، اولاً، مفاهیم بنیادی هر علم به شرطی در دسترس قرار می‌گیرند که به درستی و براساس قواعد زبانی در کلمات صورت بندی شوند تا دستگاه اصطلاح‌شناسی^۳ آن علم را پدید آورند، ثانیاً گزاره‌ها یا احکام^۴ هر علم نیز، به نوبه خود، در صورتی در اختیار قرار می‌گیرند که طبق قواعد جمله سازی زبان به شکل جملات خوش ساخت در آیند. سرانجام، ثالثاً، آثار و منابع هر علم هم، باز به جای خود، به شرطی فراهم می‌آیند که گزاره‌ها و احکام آن علم بر مبنای قواعد زبان‌شناسی متن^۵ با هم آرایش یابند و انگاره علمی‌ای، را در قالب متنی ساده، روشن و زودیاب به دست دهند. با این تفصیل، دشوار نیست بپذیریم که نقش زبان در عرضه، شناخت و، ناگزیر، کاربرد علم تا چه حد اساسی و حساس است.

اما عرضه، شناخت و کاربرد هر علم، هر چند شرط لازم برای پیشرفت آن علم هست، باری، شرط کافی آن نیست. برای نیل به پیشرفت در هر علمی، افزون بر همه این‌ها، باید بتوان دست به اختراع و اکتشاف در آن علم نیز زد. و اختراع و اکتشاف از مقوله آفرینشگری است؛ و آفرینشگری در عرصه علم همانا اقدام به تخیل فرهیخته^۶ براساس شناخت علمی است بدان منظور که بتوان به انگاره یا مدل علمی تازه و کارآمدتری دست یافت. و درست در همین جا است که ادبیات و آموزش ادبی، و نه صرف زبان، چاره‌ساز می‌تواند باشد؛ چه تخیل فرهیخته، در درجه اول، به هنرها تعلق دارد که ادبیات نیز در مقام هنر کلامی، در زمره آنها است؛ و تنها فرق تخیل فرهیخته در ادبیات با تخیل فرهیخته در علم همانا این است که تخیل فرهیخته ادبی ضرورتاً در چارچوب شناخت علمی محصور نمی‌ماند، بلکه از آن فراتر می‌رود و کل هستی را در خود فرا می‌گیرد. پس می‌توان دید که ادبیات و آموزش ادبی، اگر نه برای عرضه، شناخت و کاربرد علوم، باری، برای پیشبرد آنها از طریق اختراع و اکتشاف به کمک تخیل فرهیخته و آفرینش انگاره‌های علمی نوین

ضروری است.

آنچه تا اینجا آمد کافی است که نشان دهد حتی اگر هدف ما از آموزش در همه سطوح، از سطح ابتدائی تا سطح دانشگاه، صرفاً شناخت علوم و سعی در به کار بستن و احتمالاً پیشبرد و انتقال آنها باشد، باز هم از آموزش درست، سنجیده و برنامه ریزی شده زبان و ادبیات بی نیاز نیستیم. اما پیش از آن که بگوئیم مراد ما از آموزش درست، سنجیده و برنامه ریزی شده زبان و ادبیات چیست، بجا است نخست به این سؤال مقدر پاسخ دهیم که: اگر زبان و ادبیات تا به این حد در آموزش علم و شناخت و بهره گیری و پیشبرد آنها مؤثرند پس چرا تاکنون به این مهم توجهی بدان گونه که باید نشده است؟ به این سؤال از دو منظر پاسخ می توان داد، یکی از منظر ذات زبان و ادبیات و دیگری از منظر نحوه آموزش آن دو.

تا آنجا که ذات زبان و ادبیات در نظر است، واقعیت این است که هیچ یک از آن دو پدیده ای یک شکل و همگن نیست؛ بلکه هر کدام آمیزه ای از انواع زبانی با اشکال گوناگون است؛ و پایگاه و نقش هر یک از آن انواع و اشکال با پایگاه و نقش انواع و اشکال دیگر به کلی متفاوت است؛ و تلقی ما نیز از آن اشکال و انواع اساساً یکسان نیست. ما بی آن که بخواهیم وارد این بحث دراز دامن شویم ناگزیریم، به ضرورت موضوع سخن، به دو نوع از انواع زبان و ادبیات به اجمال اشاره کنیم: یکی زبان و ادبیاتی که خود بی زحمت درست و معلم یاد می گیریم و دیگری زبان و ادبیاتی که معلم در کلاس درس به ما می آموزد.

زبانی که ما خود به خود و بی زحمت استاد یاد می گیریم پدیده ای است با بعد طبیعی قوی و، به تعبیری، این زبان منحصرأ گفتاری است، نه نوشتاری؛ لذا تنها مهارت های گفتن و شنیدن را در بر می گیرد و خواندن و نوشتن را شامل نمی شود. زبان طبیعی عموماً گنجینه لغاتی بسیار محدود دارد. ساختار صرفی و نحوی آن نیز، لااقل در عمل، بسیار ساده است. مهم تر از این دو از نظر بحث ما، آن است که این زبان طبیعی و خود رو به شدت وابسته به موقعیت هائی^۸ است که در آنها به کار

می‌رود؛ بدین معنی که در هر موقعیتی بیشتر آنچه را می‌توان مستقیماً از آن موقعیت دریافت ناگفته رها می‌کند و یافتن و فهمیدن آن همه را به مخاطب وامی‌گذارد.^۹ از همین رو است که وقتی زبان طبیعی و خودرو را به ضرورتی مکتوب می‌کنیم و در نتیجه، آن را بیرون از موقعیت کاربردی آن به کار می‌بریم، درک و فهم آن دشوار می‌شود.^{۱۰}

همین طور است نوع ادبیاتی که ما خود به خود و بی‌زحمت استاد یاد می‌گیریم. این نوع ادبیات خودرو و طبیعی نیز مثل زبان خودرو و طبیعی، بسیار محدود و کم عمق است: معمولاً سرشتی محلی دارد؛ از عمق تاریخی چندانی برخوردار نیست؛ فاقد بسیاری از قالب‌ها، سبک‌ها و مضامین ادبی است؛ از نقد و سنجش و ارزش‌یابی بی‌بهره است، به دانش چندانی نسبت به انواع فنون و صناعات ادبی مجهز نیست و در آن تنها برای درک و التذاذ ادبی‌ای بسیار محدود و قریحه‌ابداع و آفرینشی بسیار محدودتر جا هست و بس.

جالب اینجا است که همین نوع زبان و ادبیات خودرو و طبیعی که بی‌زحمت درس و معلم یاد گرفته می‌شود موجب بروز این توهم در ذهن بیشتر کسان می‌گردد که، پس، نوع زبان و ادبیاتی هم که باید نزد معلم و در کلاس درس بیاموزیم لاجرم از جنس و سنخ همان نوع است و در نتیجه آموختن آن نه چندان دشوار است، نه چندان ضروری؛ لذا می‌توان از آن سرسری گذشت. حال آن که واقعیت امر چیز دیگری است و زبان و ادبیات آموختنی با زبان و ادبیات یادگرفتنی فرق و فاصله بسیار دارد:

واقعیت این است که زبانی که نزد معلم و در کلاس درس می‌آموزیم زبانی است که جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی در آن سخت تقویت شده است. این زبان بیشتر نوشتاری و خوانده شدنی است تا گفتاری و شنیداری. حتی صورت‌های گفتاری و شنیداری آن نیز تا حدود زیادی رنگ و مایه از صورت‌های نوشتاری و خوانده شدنی آن می‌گیرد و لذا با نوع زبان طبیعی و یادگرفتنی به کلی متفاوت است.

این زبانِ آموختنی، به حکم وظائف گوناگون اجتماعی و فرهنگی که به عهده دارد، خود به شکل‌ها و گونه‌های بسیار متنوع در می‌آید که گونه‌های علمی، ادبی، اداری، تجاری، حقوقی، متداول، مصنوع، ساده، معیار، محاوره‌ای و جز آن تنها بخش کوچکی از آن‌ها است.^{۱۱} تازه، هر یک از این گونه‌های زبانِ آموختنی از واژه‌ها و اصطلاحات و تعابیری شکل می‌گیرد که لازمه همان گونه است و از پیشینه و سنتی پیروی می‌کند که به همان گونه متعلق است، حتی برخی ساخت‌های صرفی و نحوی هر گونه‌ای نیز چه بسا به خود آن گونه اختصاص داشته باشد. از این گذشته، هرگونه از زبانِ آموختنی با دستورالعمل‌ها و شیوه‌ها و آئین‌ها و اسباب و ابزاری همراه است که استفاده درست از آنها در گرو آموزش درست و سنجیده آنها است؛ مثل، رسم خط، شیوه نقطه‌گذاری، استفاده درست از سبک و سیاق و صفحه‌بندی یا بهره‌گیری بجا از رموز حریم‌شناسی^{۱۲} و ایماشناسی^{۱۳} و جز آن.

تازه این تمام ماجرا نیست. چه، زبانی که ما نزد معلم و استاد می‌آموزیم، به حکم آن که بُعد اجتماعی و فرهنگی آن فوق‌العاده قوی است. به ذوق و سلیقه فردی چندان میدان نمی‌دهد؛ نوآوری را، مگر به ضرورتِ تغییری در علم یا در جامعه، بر نمی‌تابد؛ دخالت‌های ناسنجیده سبکی، محلی، ادبی و نظائر آن را نمی‌پذیرد؛ گذشته از آن که زبانِ آموختنی، برخلاف زبان یادگرفتنی، به تاریخ فرهنگ، تاریخ علوم و ادب و تاریخ اجتماعی، سیاسی و دیگر جنبه‌های حیات جامعه زبانی نیز متعهد است: باید پیشینه اینهمه را در خود حفظ کند و از نسلی به نسل دیگر واگذارد تا از این رهگذر تداوم تاریخی و هویت ملی جامعه زبانی را پاس دارد. و درست از همین رو است که زبانِ آموختنی اساساً نمی‌تواند وابسته به موقعیت باشد و این یا آن گوشه از حقایق علمی و فلسفی یا رخدادهای تاریخی و اجتماعی و جز آن را ناگفته رها می‌کند تا هر کس آن را به اتکاء به موقعیتی که دیگر نیست خود به فراست دریابد و بیاموزد.^{۱۴}

به همین منوال، ادبیاتِ آموختنی هم هیچ قابل‌سنجش با ادبیات یادگرفتنی

نیست: پدیده‌ای است ملی با سرشتی غیر محلی و فراگیر؛ ادبیاتی است با عمق تاریخی که در هر برهه از تاریخش شکل و مایه‌ای دیگر گرفته است. از قالب‌ها و سبک‌ها و انواع و طرزها و مضامین گوناگون برخوردار است. به انواع نظریه‌ها و صناعات و فنون و شیوه‌های نقد و سنجش و جز آن مجهز است. این نوع از ادبیات فقط به درک و التذاذ ادبی و به ابداع و آفرینش آثار نه چندان پر محتوا و خوش ریخت محدود نمی‌شود؛ بلکه دامنه آن هم به حوزه نقد و سنجش آفریده‌های ادبی کشیده می‌شود،^{۱۵} هم به حفظ و تصحیح و نکوداشت آثاری که از گذشته برای ما بازمانده‌اند و هم به رشد و پرورش سبک‌ها و طرزها و انواع ادبی نوظهوری که حاصل ابداع و اختراع معاصران ما هستند. پیداست که چنین ادبیاتی را نمی‌توان با ادبیات خورو و یادگرفتنی یکی انگاشت، و آنگاه به حکم آن که این دو به ظاهر و به صورت شبیه هم‌اند چنین پنداشت که ادبیات آموختنی را هم می‌توان بی زحمت درس و معلم پیش خود یاد گرفت. و این درست همان تلقی نادرستی است که در بروز کم توجهی بر آموزش ادبیات در همه سطوح آموزشی موثر بوده است. اکنون به اجمال ببینیم نحوه آموزش زبان و ادبیات چرا و چگونه در بروز کم توجهی به آموزش این دو موضوع دخالت داشته است:

باید یادآوری کنم که زبان و ادبیات آموختنی و رسمی، همان گونه که پیشتر دیدیم، پدیده‌هایی بسیار گسترده و فراگیر با عمقی تاریخی‌اند؛ و هر یک از آن دو اشکال و انواع و گونه‌های بسیار متنوع و متفاوت دارند. در نتیجه، شناخت این دو موضوع، بر خلاف موضوع‌های دیگر، در طول یک سال تحصیلی یا حتی یک دوره تحصیلی حاصل نمی‌شود. از طرف دیگر، هر یک از دو موضوع زبان و ادبیات با نظریه‌ها، دستور العمل‌ها، روش‌ها، سنت‌ها، آداب، فنون و ابزارهایی همراه است که آموختن آنها باز در یک سال یا یک دوره تحصیلی امکان‌پذیر نیست. به تعبیری دیگر، آموزش زبان و ادبیات حکم فرایندی همیشگی دارد که می‌باید آن را در همه سطوح آموزشی (و حتی پس از آن نیز) دنبال کرد. پیداست که این نحوه آموزش با

شیوه‌های آموزش رایج در دانش‌ها و علوم دیگر فرق بسیار دارد. چه علوم و دانش‌های دیگر را می‌توان، به حکم آن که هر یک موضوعی محدود با مرزهای مشخص دارند، به راحتی در دوره یا دوره‌هایی معین آموزش داد.

از اینها گذشته، زبان و ادبیات، با آن که هر یک نظامی یگانه دارند، خود در هیئت مهارت‌های مختلف ظاهر می‌شوند. هر کدام از آن مهارت‌ها نیز، به نوبه خود انواع و اشکال گوناگونی پیدا می‌کنند و هر یک با آداب و اسبابی مختص به خود به کار می‌روند، به گونه‌ای که خواهیم دید، درست همین یگانگی نظام زبان و نظام ادبیات همراه با چندگانگی تظاهرهای آن دو در هیئت مهارت‌های به کلی متفاوت، ظاهراً سبب شده است که ما به ضرورت آموزش جداجدای مهارت‌ها در کنار آموزش دو نظام زبان و ادبیات توجهی بدان گونه که باید نکنیم. اینک باز به اجمال هر چه تمام‌تر ببینیم آموزش درست و سنجیده زبان و ادبیات چگونه آموزشی است:

آموزش درست، همان طور که در آغاز سخن یاد شد، به شناخت مطلوب می‌انجامد؛ یعنی به شناختی که بتوان به کار گرفت، توسعه داد و به دیگران منتقل کرد. بدیهی است که همین حکم در مورد زبان و ادبیات نیز جاری است. پس باید دید چه نوع آموزشی در زمینه زبان و ادبیات می‌تواند چنان شناختی نسبت به آن دو به ما بدهد که به کمک آن بتوانیم هم از زبان و ادبیات استفاده بهینه کنیم، هم آن دو را توسعه دهیم و پیش ببریم، هم به دیگران منتقل سازیم.

شک نیست که نوع آموزشی که تنها به شناخت نظام زبان (یعنی به دستور و واژگان آن) و شناخت نظام ادبیات (یعنی مجموعه نظریه‌ها، فنون و صناعات ادبی) منتهی شود هیچ نمی‌تواند آموزش درستی باشد. چرا که چنان آموزشی، با آن که ما را به حقایق نظری زبان و ادبیات می‌رساند، کاربرد آن دو رابه ما نمی‌شناساند تا امکان پیشبرد و انتقال آنها را در عمل در اختیارمان بگذارد. پس آموزش درست آن است که، علاوه بر نظام و نظر، به شناخت مهارت‌های زبانی و

ادبی هم پردازد. و مهارت‌های زبانی، همان‌گونه که می‌دانیم، عبارت‌اند از شنیدن، گفتن، خواندن و نوشتن. مهارت‌های ادبی نیز می‌توانند عبارت باشند از درک و التذاذ آثار ادبی، نقد و سنجش آن آثار و، بالأخره، ابداع و آفرینش آثار نو و سبک‌ها و طرزهای جدید. نادیده نباید گذاشت که آموزش درست هر یک از این مهارت‌های زبانی و ادبی بیگمان در گرو تهیه برنامه‌ها و اسباب و ابزارهایی است که برای همان مهارت مناسب است.

اما کار به همین جا محدود نمی‌شود. چه هر یک از مهارت‌های چهارگانه زبانی و مهارت‌های سه‌گانه ادبی انواع و اقسامی دارد و هر یک از آنها به کاری معین می‌آید.

به عنوان مثال، مهارت خواندن می‌تواند از نوع تورق باشد یا مرور یا گزیده خوانی یا تندخوانی یا ژرف خوانی و جز آن؛ و شک نیست که آموزش هر یک از این انواع و اقسام نیز، به نوبه خود، به برنامه‌ها و اسباب و ابزارهای خاص نیاز دارد. همین طور است مهارت نوشتن که آن نیز می‌تواند، مثلاً از نوع حاشیه‌نویسی باشند یا یادداشت‌برداری یا چکیده‌نویسی یا گزیده‌نویسی یا مجمل‌نگاری و نظیر آن. و آموزش این انواع نوشتاری را نیز باید جدا جدا و در چارچوب‌های آموزشی سنجیده صورت گیرد.

بر همین منوال، مهارت‌های ادبی نیز می‌توانند هر کدام انواعی داشته باشند و هر نوع به کاری بیایند. فی المثل درک و التذاذ می‌تواند از نوع سرگرمی باشد یا از نوع محک زنی به قصد گزینش یا از انواع جدی تر آموزشی، تحلیلی، تطبیقی و مانند آن. ناگفته نیز روشن است که این مهارت‌های ادبی نیز همراه با انواع و اقسام آنها باید برنامه ریزی شوند و در چارچوب شیوه‌های مناسب آموخته شوند. در خور تکرار و تأکید است که آموزش درست زبان و ادبیات تنها هنگامی میسر است که برای هر یک از مهارت‌های زبانی و ادبی و برای انواع مختلف هر کدام از آنها امکانات آموزشی سنجیده و برنامه‌ریزی شده فراهم آمده باشد.

تازه این نیز پایان کار نیست. چه هر یک از انواع مختلف مهارت‌های زبانی و ادبی، همان طور که یاد شد، چه بسا با دستورالعمل‌ها و شیوه‌ها و آئین‌ها و سنت‌های خاص خود همراه باشد، و نظام آموزشی باید برای عرضه شناخت مطلوب نسبت به هر یک از آن مهارت‌های جنبی زبان و ادبیات نیز اقدام به برنامه ریزی‌های سنجیده و مناسب کرده باشد.

اکنون جا دارد لختی درنگ کنیم و پیش از آن که سخن را به پایان بریم، از خود پرسیم در کل برنامه‌های آموزشی ما چه امکانات و چه راهکارهایی برای عرضه شناخت مطلوب زبان و ادبیات پیش بینی شده است؛ خواه آن راهکارها و امکانات به سطح نظام و نظر تعلق داشته باشند. خواه به سطح مهارت‌های زبانی و ادبی یا به سطح انواع بسیار گوناگون هر یک از آن مهارت‌ها یا به سطح دستورالعمل‌ها و شیوه‌ها و آئین‌های جنبی هر یک از آن‌ها؟ نیز پرسیم از اینجا که مائیم تا آنجا که برای آموزش درست تمامی جنبه‌های نظری، کاربردی و جنبی زبان و ادبیات برنامه‌ریزی سنجیده و کارآمد تهیه شده باشد چه مراحل در پیش داریم؟ یا پرسیم آیا صرف تأکید نهادن بر کتاب‌های درسی و تغییر دادن ادواری آن‌ها کافی است تا از کار فرو بسته آموزش زبان و ادبیات گره گشائی شود یا آن که باید طرحی نو در این باره انداخت و تأکید عمده را نه بر کتاب بلکه بر شیوه‌ها و روش‌های آموزشی مناسب گذاشت؟

در بیابان فناگم شدن آخر تاکی ره پرسیم مگر پی به مهمات بریم

پانوشت‌ها:

* خطوط کلی این مقاله در پنجمین مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی کشور که در آبان سال ۱۳۸۳ در اراک برگزار گردید، مطرح شد و نکاتی که در آن مجمع مطرح گردید در نگارش مقاله حاضر سودمند افتاد.

۱- در این باره، نگاه کنید به: وضع کنونی تفکر در ایران، دکتر رضا داوری اردکانی، تهران، امیر

کبیر، ۱۳۵۶.

در این کتاب، دکتر داوری اردکانی به حق اظهار می‌دارد که ما از رهگذر ادبیات و فلسفه غرب زودتر می‌توانستیم به علم و تکنولوژی غربی دست یابیم.

۲- نمونه‌ای از اقوال پیشینیان را که ناظر بر همین نکته است می‌توان در کتاب الالفاظ المستعمله فی المنطق اثر فارابی (ویراسته محسن مهدی، بیروت، ۱۹۶۸، ص ۳-۴۱) دید؛ به نقل از:

Landmarks in Linguistic Thought, Vol III, Kees Versteegh,
Routledge, London 1997, p7.

3- Terminology

4- Statements

5- Text linguistics

6- Scientific model

7- Educated imagination

8- Contexts

۹- برای آشنائی بیشتر به این موضوع، نگاه کنید به «در جستجوی زبان علم»، نوشته علی محمد حق شناس در مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ص ۶-۱۳. این مقاله در زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، علی محمد حق شناس، تهران، آگاه، ۱۳۸۲، ص ۲۴۵-۵۴، نیز چاپ شده است.

۱۰- صدق این مدعا را می‌توان با نگاهی هر چندگذرا به متون نوشته شده سخنرانی‌ها به آسانی دریافت؛ در این باره، نگاه کنید به:

Semantics, John Lyons, Cambridge University Press, London, 1977; Vol. 1,
pp 68-70.

۱۱- برای آشنائی بیشتر در این باره، نگاه کنید به درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، یحیی مدرس، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، به ویژه فصل ششم، نیز به چهار گفتار درباره زبان، محمدرضا باطنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۵، ص ۴۷-۹۳.

12- Proxemics

13- Kinesics;

برای آشنایی بیشتر با مفاهیم حریم‌شناسی و ایماشناسی، نگاه کنید به:

Semantics, op cit, p. 67.

۱۴- نگاه کنید به «در جستجوی زبان علم»، همان.

۱۵- برای درک تازه‌ای از اهمیت نقد و سنجش ادبی در شناخت مطلوب ادبیات نگاه کنید به:

Linguistics, Language and Verbal Art, Rugaiya Hasan, Oxford University,

1985, pp 23-8.